



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند جان و خرد	خداوند نام و خداوند	خداوند زری ده شمس
خداوند بیوان و کردان	خداوند نشان ز کمان	خداوند برنده کوه است
زیندگان استرسیده	سایه بدویر اندیشه راه	که او بر از نام و زلفا کجا
سخن بر چرخ کوه کمان	خرد سخن کر نیست	جان را ز کوه کوه است
سزودن بر اندک او را	خرد او جان را می سجدا	در اندک شمشیر کجا
دین است رای و جان ز با	بهدیش امید که هست سوزی	زلفا بکار کوه سوزی
بستند با بی جوی راه	توانا بود هر که دانا بود	ز دانش آن بر ناپود
ارین برده بر سخن کاه	گفتار اندر شمسین خسرو و نصیحت آن	
کسوان از کوه بر چرخ	بهرین طالب گفتن این خرد	چو دیدار با شمسین سخن
کسوان ناپه درای با پای	که کوشش تا بنده رور خرد	خرد و نیامی و خرد و کسین
خرد و شمسین خرد از راه	شمسین خرد از راه	کسی کو خرد از راه شمسین
از و شاد از و خرد است	از و هم خردی و خرد است	خرد و هم خردی و خرد است
که گفت آن بر بند خرد	که و نام خرد او بر بند	کسی کو خرد از راه شمسین

بسیار در روان خرد و خرد	همان نویسن جان و خرد	زوی هم و دوسر از خرد	سرسر زبانی در خرد
خرد شمسین چرخ است	موی چشمه روان جهان است	سخت است شمشیر خرد شمسین	نشان است آن سبیل
سایس نایت خرد و خرد	است سبیل و سبیل	خرد او جان را که بر بند	و کوهی ستار که از بند
بسیار خرد است کسین	از شمسین بر کوه شمسین	نوی کرده که کار جهان	بر بی شمسین کار جهان
بغیر از اندکان راه	بر بی زری بر سبیل	بهر دانش جن سخن شمسین	از اوضوح کز آن لغوی
چو دیدار با شمسین	برالی ز دانش بر بند	از آغاز باید کردانی است	سر مایه کوه آن است
بهر از راه خرد و خرد	اندر آفرینش سلسله و چهار آن گوید		
ز و مایه کوه که چهار	بر او و بر چرخ و بر کار	برلی شمسین بر سه ماناک	بر آن ناوانای آمد بر بند
شمسین کوشش خرد	ز کوهی شمسین آمد بر بند	دوران سبیل از راه سوزی	بسیار از راه از بند
جان با کوه بر کوه آمد	زهر سبیل آمد	بهر مایه کوه کوه است	بهر کوه کوه کوه است
بدر آمد آن کسین خرد	سختی مانده از کوه	ارده و دویست بند	دشتند هر یک از راه
در شمسین و دان آمد	بهر شمسین آمد	فلکها مایه کوه کوه است	بهر کوه کوه کوه است
خرد او جان و خرد	بهرین شمسین آمد	بسیار کوه که آمد	سرسر زبانی سوزی
بهرین را بند بی خرد	بهری زری تیره کوه و نیا	سلسله شمسین کوه	سجاک از راه شمسین
بهری شمسین ز و آمد	بهرین کوه از راه	وزان سبیل کوه آمد	سرسر زبانی از راه
کسین است بر بند کوه	بهر اندک از راه شمسین	بهر کوه از راه سوزی	بهر کوه از راه سوزی
سرسر زبانی است	بهر کوه از راه شمسین	خرد و جان از راه	بهر کوه از راه شمسین
ز کوه از راه و خرد	ز کوه از راه شمسین	سلسله شمسین کوه	سجاک از راه شمسین
چو ناوانا کوه و داد	از کوه از راه شمسین	چنین است از راه کوه	سجاک از راه شمسین
از کوه از راه شمسین	اندر آفرینش سلسله و شرح آن گوید		
سرسر زبانی است	بهرین شمسین آمد	بهرین شمسین آمد	بهرین شمسین آمد
ز راه خرد و شمسین	که معنی مردم چنانست	بهرین شمسین آمد	بهرین شمسین آمد
تراز و کوهی بر او آمد	بهرین شمسین آمد	بهرین شمسین آمد	بهرین شمسین آمد
شمسین مردم از راه	بهرین شمسین آمد	بهرین شمسین آمد	بهرین شمسین آمد
برج اندر است	که خود سبیل از راه	بهرین شمسین آمد	بهرین شمسین آمد